

روزنامه

□ دو نیمه در بهشت

«**حسن خوب**» و «**حسن بد**»

امیر پوریا

۱- سال‌های اولیه دهه ۱۳۷۰ که شروع کلام به عنوان نویسنده سینمایی بود، اولین مطالب مربوط به فوتبال را طبعاً با بهانه «پرداختن به گزارش‌های تلویزیونی مسابقات» نوشتم؛ چون به طور طبیعی این پرسش وجود داشت که اظهارنظر درباره فوتبال، به یک منتقد فیلم چه ربطی دارد؟ در این یادداشت‌های شخصی ستون «دو نیمه در بهشت» که با رسیدن به چهار بازی نهایی جام ۲۰۰۶ دیگر دارد به آخرین روزهایش نزدیک می‌شود، خوشبختانه ناچار به این نوع بهانه‌یابی‌ها نبودم. ولی امروز که دومین روز استراحت پیش از نیمه‌نهایی جام است، فرصت بدی نیست که بار دیگر و این بار به شکلی متمرکز، به کار تلویزیون خودمان در پخش بازی‌های جام بپردازیم. به قول حمید درخشان که در تجلیل از بازی ایتالیای عزیز در برابر اوکراین ترکیب بکر و بدیع «حسن خوب» را به کار برد، حسن خوب یادداشت امروز این است که به دایره فعالیت نزدیک‌تر است. بگذار یک روز هم کمی «با ربط» باشم.

۲- در همان سال‌ها، اولسین و جدی‌ترین دوست سینمایی نویس ما که بدون نگرانی از انگ و برچسب لمپن و عامی و غیره، تمایلات فوتبالی‌اش را ابراز می‌کرد و بعدتر هم به طور اختصاصی در حیطه فوتبال قلم زد و کار حرفه‌ای مطبوعاتی کرد و کتاب درآورد، همین حمیدرضا صدر بود که در برنامه تلویزیونی «یک جهان، یک جام» چند بار به بررسی بازی‌ها نشست. آن موقع که گاهی به غیر از محافل سینمایی، در استادیوم شیرودی به هم بر می‌خوردیم، هر کس از آن یکی می‌خواست که یک وقت در دفتر مجله فیلم لو ندهد که فلائی استادیوم می‌رود. فضا و مدهای روشننگری آن سال‌ها، فوتبالی بودن را کسر شأن می‌پنداشت و لو رفتن این تمایل، برای من تازه‌کار که دیگر خیلی بد می‌شد! حمید صدر با شناخت تخصصی‌اش و شور همیشگی عجیبی که با زنگویی احساسات فوتبالی‌اش داشت، در شکستن این تصور خیلی نقش داشت. حالا هم هر کدام از برنامه‌های حضور او در این برنامه تلویزیونی را دیده باشید، این شور را به شیوه‌ای متفاوت با شعارها و محافظه‌کاری‌ها و لحن خشک و بی‌انعطاف کارشناسان عصا قورت داده برنامه، بروز داده و شما هم حس کرده‌اید. آن اوایل که چند بازی به غول‌آسا شدن ابعاد جام اشاره کرد و سیطره تبلیغات را عاملی برای تهدید زیبایی‌های فوتبالی دانست، کمی نگران شدم که چپ‌گرایی هم مثل پیشوند دکتر، در این سال‌ها بهش اضافه شده باشد و بخواهد لذات ناب فوتبالی را با طبع ثنوی توطئه و بحث سیاست‌گرایی‌ها و تجاری شدن و غیره، کمزنگ کند؛ یعنی درست‌برعکس حمید صدر پرشور همیشگی. ولی بعدتر دیگر خودش بود و توصیفش از فرهنگ اسپانیا و منازعات داخلی مردمش به عنوان زمینه‌ای برای توقف همیشگی تیم ملی این کشور، یادآوری‌هایی که درباره برخورد عجولانه منفی با مثبت مردم ما در برابر شکست‌ها و موفقیت‌های تیم ملی می‌کرد یا شرحی که درباره سلامت تیم غیرتخریبی اسمال آرژانتین می‌گفت، با همان تند حرف‌زدن و حرکات دست و تکرار برخی آواها در کلمات، کلیشه‌های بحث کارشناسی در این نوع برنامه‌ها را شکست. شما مختارید که این را به حساب نان قرض دادن‌های درون صفتی بگذارید (هرچند سال‌ها است که اصلاً همدیگر را ندیده‌ایم)؛ ولی به نظر نگاه و توصیف‌های سینمایی او از بازیکنان و تیم‌ها و فرهنگ‌های ملل و حضورش در بین کارشناسان معمول برنامه‌های تلویزیونی، تنها عاملی بود که باعث می‌شد گاهی حرف‌های متفاوت بشنویم و تب و تاب و تحرک را هم در دل تحلیل‌ها بیابیم.

۳- گمان می‌کنم همه مردم ایران با هر سلیقه‌ای که هر کس برای خودش دارد، می‌دانند که سطح محبوبیت عادل فروسی پور و بعد مزدک میرزایی در بین گزارشگران فوتبال، با بقیه غیرقابل مقایسه است. این ستون جای پرشمردن دلایل این واکنش مردمی نیست، ولی به این نکته باید توجه کنیم که نمی‌شود همه این را بدانند و آن دو سه گزارشگر دیگر بر پایه رقابت‌های گاه غیروستانه موجود، ادعایی خلاف این آمار عمومی داشته باشند و با مثال آوردن از چند استثنا دور و برشان، بخواهند سطح محبوبیت خودشان را فراتر جا ببرند. جواد خیابانی که اسمال شائس آورد و نبود که دالم به کارش و شعارهای منجر به هر چه همراه تر شدنش با نگاه رسمی، ایراد گرفته شود. ولی در صدا و لحن و بیان پیمان یوسفی و علیرضا علی‌فر حسی جاری است که بازی‌ها را مرده و بی‌هیجان می‌کند و این حس را با یاور کنید با داد زدن و ایجاد هیجان الکی در ریمت کمی تندتر گزارش نمی‌شود جبران کرد. برای همین است که در تجمعات دوستانه این روزها برای فوتبال دیدن، بارها دیدم که جماعت در موقع گزارش این دو نفر، با صد حرف می‌زدند و فقط چشم‌شان به تلویزیون بود. هم گزارشگر و هیجان و شور طبیعی‌ای که وجود نداشت، آنها را وادار به توجه شنیداری نمی‌کرد و این اتفاقی است که در گزارش‌های آن دو گزارشگر محبوب و مسلط، خیلی به ندرت رخ می‌دهد. به عنوان نشانه‌ای از این اختلاف سطح، ببینیم

۴- اگر در مقیاس بسیار محدود همین یادداشت بخواهم به این بررسی کلی کار گزارشگران نکته‌ای اضافه کنم، سه اشاره کوتاه را ضروری می‌بینم: اول این که کار پیمان یوسفی به عنوان مجری، خیلی بهتر از گزارش‌هایش است و متانت و کنترل لحشت در اجرا، ادب و مقدمه‌چینی مناسبی که در ابراز احساسات شخصی‌اش دارد (مقایسه کنید با طرقداری‌های هول‌زده و بی‌مقدمه رضا جادوانی از آرژانتین) و به‌خصوص واژه‌گزینی سریع و هوشمندانه‌ای که در حرف زدن با کارشناس‌ها دارد و ضرب و زهر برخی حرف‌های آنها را می‌گیرد، دلایل این بزرگی را تشکیل می‌دهند. دوم این که در کار مزدک میرزایی در خیلی از بازی‌ها و بیش از همه در مسابقه انگلیس – پرتغال، یک نکته به شدت آزاردهنده وجود داشت و آن این که سانسورهای بازی و تصاویر تحمیلی جایگزین شده به جای بازی در جریان‌ها و هم گزارش می‌کرد و گاهی توصیف‌هایی از اسلوموشن حمله‌های قبلی یا تماشاگران یک تیم ارائه می‌داد که باآورد اشاره‌های توجیهی و بی‌ربط جناب مستطاب صالح‌نیا گزارشگر سال‌های نه‌چندان دو تلویزیون بود که نسل ما باخشی از اختلالات عصبی‌اش را از رنج ناشی از صدا و اصطلاحات و گزارش‌های او دارد! و سوم این که در بین گزارشگران آینده‌دار تلویزیون که احتمالاً زیاد نمی‌شناسیدشان، کار پدیم‌رفتنی محمدرضا بالاپور در گزارش یکی دو مسابقه زنده و بیش از او، بیان و هیجان و حاشیه‌گویی‌های به موقع محسن عزیزی در گزارش مجدد بازی‌ها برای برنامه «منتخب ورزشی» (نمونه عالی گزارش او در بازی ایتالیا – غنا) قابل اشاره است. با فرصت دادن به گزارشگری با این قابلیت‌ها، می‌شود منتظر روزهای بهتر کارش می‌بود.

جام جهانی به یک بازیکن افسانه‌ای احتیاج داشت. در شب فرانکفورت زین الدین زیدان دنیای فوتبال را با این افسانه فوتبال آشنا کرد، حتی می‌توان گفت که زیزو تنها برزیلی این فوتبال است که زیبا بازی می‌کند و همه را به وجد می‌آورد. فرانسه پیش می‌رود، مثل سال ۱۹۹۸ و این دفعه برزیل را قورت می‌دهد. رونالدو هنوز هم سردرد دارد و دیگران هم نمی‌توانند سرشان را بلند کنند. برزیل، آسمان را ترک می‌کند بدون اینکه فوتبال نمایشی خود را عرضه کند. آنها فقط عده‌ای ستاره نشان دادند که بهترین و گران‌ترین مهاجمان دنیا هستند ولی حتی یک بار هم ما را به نزدیکی‌های یک گل نمی‌رسانند و احساس گل را به وجود نمی‌آورند. برزیل نبوغ و ستاره‌های زیادی دارد اما فرانسه با «موسیو زیزو» همان اتفاقی را رقم زد که می‌بایست انجام می‌داد و فوتبال به آن احتیاج داشت. استاد آجتان تیم حریف را تحت‌تاثیر قرار داد که همه باور کردند شایسته‌ترین تیم فرانسه است و زیدان افسانه جدید این فوتبال مدرن است

وقتی که طلایی‌ترین توپ را به تیری آنری رساند، کبرای فوتبال دنیا حتی یک لحظه را هم برای نیش زدن و از پا در آوردن برزیل از دست نداد. فرانسه نه تنها انتقام تمام حرف‌های ۸ساله گذشته را گرفت که همیشه می‌گفتند این فرانسه با تمام حرف و حدیث‌های تیم میزبان و یک رونالدوی بیمار جام را در خانه نهد داشت بلکه نشانه داد به رغم اینکه پیرتر شده‌اند اما کلاس و کیفیت خود را هنوز حفظ کرده‌اند. حالا فرانسه هم در نیمه نهایی است. یک نیمه‌نهایی کاملاً اروپایی که فقط در جام ۸۲ اتفاق افتاده بود. شرایط و جو ورزشگاه فرانکفورت بی نظیر بود. هزار رنگ برای دیدن زیباترین بازی، اما انگار هر دو تیم فراموش کرده بودند که باید برای چه کسی بازی کنند. فرانسه و برزیل به امید وقت تلف کردن و کم‌رنگ کردن امیدهای حریف به میدان آمده بودند و هیچ کسی دوست نداشت در این بازی خطر کند و همه چیز را از دست بدهد. برزیل فقط با رونالدو به میدان آمد و دیگر مهاجمانش را روی نیمکت نشاند. فرانسه هم با تنها مهاجم خود تیری آنری و تنها برزیلی خود زیدان به میدان آمد. همه چیز از اینجا شروع شد.

وقتی که موسیقی زیدان شروع به ناوختن کرد حتی سامبای برزیل هم فراموش شد. آنهایی که خون آبی در رگ دارند مسلماً زیدان را به هر نمایش زیبا و هیجان‌انگیزتری در این فوتبال ترجیح می‌دهند و اگر فرانسه امروز به چنین افتخاری دست پیدا کرده است همه آن را مدیون زیدان است. فرانسوی‌ها می‌گویند که دومنت نیم جدیدی را برای راگبی آماده کرده و اشتباهی آن را به جام جهانی فوتبال آورده است و بهتر بود که مسیر دیگری را انتخاب می‌کردند. حتی آنهایی که خون آبی

در رگ دارند به این فکر بودند که فرانسه بازنده بزرگی باشد و

زیدان هم پسرزنده دوران پرافتخارش باشد اما همه چیز از وقتی شروع شد که دقائق اولیه با خوش‌شانسی فرانسه پشت سر گذاشته شد و بعد از آن ریتم و آهنگ بازی به دست زیدان افتاد. هرچند برای بعضی‌ها نیمه اول کسل‌کننده بود اما برای زیدان همه چیز عالی بود و او به دلخواه خودش بازی را اداره می‌کرد و در لحظه‌ای مناسب و در ابتدای نیمه دوم دیگر فرصتی را از دست نداد و در حالی که مدافعان برزیل خواب بودند

تویی را برای آنری فرستاد که چاره‌ای جز گل زدن و غرق کردن برزیل نداشتند.

فرانسه بعد از این گل پرواز کرد و حتی تعویض‌های پیاپی پیرا و آوردن تمام قوای هجومی تیمش به میدان هیچ چاره‌ای نداشت. دیوار فرانسه مثل شب قبل از آن مثل دیوار برلین بلند بود و فرمانده‌ای آن را هدایت می‌کرد □

گفت‌وگو با ژوست فونتن

لینه‌کر کفش طلایش را به من هدیه داد

یابد حق داد که در این مورد حرف می‌زدند!

■**مگر لیوف چه می‌گفت؟**

اینکه گل زدن آسان است و بازیکنان دوران من ضعیف بودند. شما نام دروازه‌بان‌های آن دوره را مرور کنید: یاشین، گیلسمار، اسونسون، کاریزو، بتاراکویشچ و پوورتو.

■**چه چیزی از آن جام برایتان مانده است؟**

هیچ چیز. فقط چند عکس. من سه مدال داشتم اما چه کسی می‌داند الان کجا هستند و چند بطری که یک کارخانه به من هر ساله هدیه می‌داد. خاطرات زیادی من با این چیزها کامل می‌شود.

■**آیا فیفا به شما جایزه‌ای نداد؟**

هرگز چنین چیزی اتفاق نیفتاد. فقط یادم هست وقتی فیفا قرار بود به گری لینه‌کر که در جام ۸۶ مکزیک با شش گل بهترین گل‌زن جام شد کفش طلا بدهد او از این کار متعجب بود و در آنها استوال کرد که چرا به فونتین با ۱۳ گل زده این جایزه را نمی‌دهند. آنها هیچ وقت به این مسئله فکر نکرده بودند. بدین صورت او جایزه خودش را به من هدیه داد.

■**و حالا؟**

کنم؟ در آن موقع آمار و ارقام امروزی وجود نداشت و در آن جام جهانی مجبور بودم که کفش‌های بورقه را بپوشم چون کفش‌های خودم پاره شده بود.

■**می‌گفتند که شما به لطف مصدومیت بلبادر بازی کردید.**

شاید اتفاق خوبی بود که برای من در آن روزها می‌افتاد. رنه در تمرینات قبل از شروع جام مصدوم شد، او هم اتاقی من بود و احتیاج داشتم که هم او را دلداری بدهم و هم خودم را آماده کنم. من باید از شرایط سختی عبور می‌کردم. او بازیکن ثابت تیم بود و من ذخیره‌اش بودم. روزنامه‌نگاران هم از فوتبال‌من متعجب بودند.

■**محین‌طور دروازه‌بان‌ها. ۱۳ گل در یک تورنمنت واقعاً عالی است.**

شاید به لیوف منتقد ورزشی و رونالد مفسر تلویزیونی

ورزشی

ویژه جام جهانی ۲۰۰۶

فرانسه در نیمه نهایی کاملاً اروپایی

زیدان تنها «برزیلی» جام جهانی

محسن ابراهیمی



که در تمام لحظات بازی حتی یک پاس اشتباه هم نداد. وقتی زیدان اشتباه نمی‌کند پس نباید امید به پیروزی برای تیم حریف به وجود باشد، حتی اگر آن تیم برزیل باشد. زیدان در حالی‌که در آخرین دقیقه‌ی هم می‌توانست خاطره‌ای بزرگ‌تر را از خود

به جا بگذارد و گل دوم را بزند باز هم ترجیح داد اختیار بازی در دست تیش باشد تا اینکه یک‌تنه گل بزند. او یک بار هم ساها را به نزدیکی گل رساند اما مهاجم جدیدی نتوانست ضربه‌ای دقیق را

بزند و در نیمه راه در دستان

تیمی که زیر شدیدترین فشارها می‌تواند با زیدان

پیش برود پس می‌تواند با اطمینان به آینده امیدوار باشد. حالا می‌توانیم دو بازی دیگر زیدان را تماشا کنیم و لذت ببریم و زیباترین اتفاق ممکن این می‌شود که او به فینال

برسد و در آخرین روز فوتبالش حتی قهرمان شود. هیچ



می‌دیدم. شوچنگو قوی است اما در تیم اوکراین بازی می‌کند و درست برخلاف رونالدو. از رویی هم خوشم می‌آید، می‌جنگد، تکنیک خوبی دارد اما اخلاق خوبی ندارد. آنری فقط چوب انتخاب‌های تاکتیکی مربی‌اش را می‌خورد. تونی خیلی خوب از توپ محافظت می‌کند و قدر آن را می‌داند. توتی قدرت باور نکردنی دارد اما او یک مهاجم نیست. کرسپو هم ایده‌آل است.

■**همه این مهاجمان که گفته‌اید نمی‌توانند رکورد شما را بشکنند. فقط رونالدو توانسته است.**

اگر به گفته لیوف دروازه‌بان‌های زمان مرا در مقابل داشتند شاید می‌توانستند. فقط یک چیز را می‌گویم. مهاجمان امروزی محافظه‌کار شده‌اند. ۴۰سال پیش مهاجمان فداکاری می‌کردند و دروازه‌بان‌ها برای خراب کردن آنها از دروازه بیرون می‌آمدند.

■**بیشترین بخت در کارنامه فوتبال آرژانتین در جام جهانی ۱۹۵۸**

دوشنبه ۱۲ تیر ۱۳۸۵

■**نگاه**

سرمه‌ای منحوس

ایرج باباحجی

دیه‌گو مغرورانه آمده بود تا در خیال خاطرات طلایی روزهای رفته عمر خود آرژانتینی را ببیند که توانسته بود بدون مارادونا بودن را باور کند و دوباره به روزهای اوج برگردد. همان‌طور که در بازی‌های منطقه‌ای ورود به جام این را ثابت کرده و با ۱۰ برد و ۳۴ امتیاز تمام رقیبان را حتی طلای پوشان ستی را کوبیده و به سرزمین ژرمن‌ها رسیده بود. مردافسانه‌ای آمریکای جنوبی در خیال، خود را می‌دید که با پیراهن شماره ۱۰ مهاجمین تیم را به سوی دروازه مردان یوگسلاوی سابق می‌راند تا خاطره‌سبیه ۱۹۵۸ سوئد و باخت شش بر صفر به چکسلواکی را از تاریخ فوتبال پاک کنند. انگار که به دنیا آمده بود تا خیال بیافد، گویی تمام زندگی فوتبالی‌اش را در خواب پسموده بود و گویی آمده بود تا به ما بگوید که دنیای فوتبال هر صد سال یک‌بار شاید یکی مثل او را رو کند تا پدیده قرب لقب بگیرد. هر چند که فیفا طرفدار مروارید سیاه برزیلی‌ها باشد اما دیه‌گو مردم را دارد و هیچ اعتنایی به سبیه برزیلی‌ها طولی و مسئله‌دار فیفا ندارد. همان‌طور که هیچ علاقه‌ای به مراسم افتتاحیه نشان نداد و در آن کارناوال حاضر شد و لقب تماشاگری ساده از روی سکوها را برای خود برگزید. مانند هزاران عاشقی که با هر وسیله‌ای اقیانوس اطلس را پشت سر گذاشته بودند تا تیم‌های محبوبشان در میان اروپاییان سردمزاج احساس تنهائی نکنند. هر تماشاگر که او را می‌دید لحظه‌ای بی‌تخیل نمی‌ماند و دچار نوستالژی بازی آرژانتین – انگلیس می‌شد که دومین گل او معجزه قرن بیستم شد و شاید تا سال‌ها دیگر بازیکنی نتواند آن صحنه جاودان را تکرار کند.

در بازی با برزیل ۱۹۹۰ در هر لحظه ظرفه‌ای می‌آوید و چه چیره‌دست بود که در میان آن شلیک‌های مرگبار برزیلی‌ها کاتی‌گیا را به راه انداخت تا تور دروازه تافارل را به رقص دربیآورد. تمام این صحنه‌ها زیربانتین تکه‌های بازبرگیری افسانه‌ای به نام دیه‌گو مارادونا بود که چون قالی خوش نقشش درهم گره خورده و بافته شده و تا سال‌ها از یاد نخواهد رفت تا آن شب لعنتی فینال ۱۹۹۰ و آن لحظات منحوس پویشیدن پیراهن‌های سرمه‌ای لعنتی که دوباره در حال تکرار بود و این بار هم به بودن و نبودن او ربطی نداشت. ماجرا از خیلی دورتر شروع شد و رنگی که هیچ نشانی در آن پرچم آبی و سفید با آن خورشید درخشانش دوباره برای بچه‌های ریو بدشانشی آورد. داستان فینال ۱۹۸۶ و ۱۹۹۰ این بار در مرحله یک‌چهارم تکرار می‌شد. خود او از همان روزها آمده بودو این بار ژرمن‌ها هم تمام عقده‌های آن سال‌ها را جمع کرده و به ورزشگاه راهش نداده بودند.

بی‌خیالی و بدون اصرار چشم به صفحه‌بزرگ تلویزیون میدان مرکزی برلین دوخته و منتظر ورود بچه‌ها بود تا آن لحظه که بچه‌های یکرم‌ن وارد جهنم برلین شدند. وقتی آن‌زنگ لعنتی سرمه‌ای را دید به میان تمام خاطرات بدیگک لحظات حساس فوتبالش افتاد. او همیشه عادت داشت با آن پیراهن آبی و سفید معجزه کند. همان‌طور که مقابل ایتالیا و برزیل در ایتالیا کرده بود و به فینال رسیده بود. در یک‌چهارم همان دوران در میان جهنم ایتالیایی‌ها ۱۰ نفره والتر زنگا و یارانش را مغلوب کرده بود. برزیل را هم همه به یاد دارند و در اول این یادداشت نوشتم اما در آن فینال لعنتی المپیکو با همین رنگ سرمه‌ای باخته بودو جام را تقدیم آلمان‌ها کرده بودند.

برعکس آن‌که در ۱۹۸۶ با آن پیراهن آبی و سفید مغلوبشان کرده و با سه گل روی هنرمنمایی او یاران بکن باوئر را درهم شکسته بودند. ذهن او باور نمی‌کرد هرچه فلاش‌بکی می‌زد به آن سال‌های رفته لیخند و اشک که خود و تمام هوادارانش آن شب لعنتی المپیکو را خوب به یادداشتند که همین پیراهن سرمه‌ای رت برنشان بود. تاریخ در حال تکرار بود و او نمی‌خواست دچار این خرافات شود اما این بختک رهایش نمی‌کرد چرا که اهل آمریکای جنوبی است و مردم آن دیار گرفتار این خرافات و جادو و جنبل هستند، همان‌طور که مکزیک‌ی‌ها علاوه بر تمام تدارکات جادوگرانی را نیز همراه ساخته بودند.

او هم بچه محلات فقیرنشین بوتونس آیرس و بزرگ شده با اعتقادات و خرافات بود و نمی‌تواند از آنها جدا باشد. سعی می‌کرد آن خاطرات را فراموش کند اما دوباره یاد جام ۱۹۹۴ آمریکا می‌افتاد که با همان پیراهن سرمه‌ای در برابر یونان گلی زده و رو به دوربین فریاد زده بود که من هنوز همان جادوگرم، اما نحسی پیراهن با عنوان دوپیتنگ روز بعد باپوشی شده و برای همیشه محرومش کرده بودند تا تیم بدون او حذف و نابود شود و همان سال به بعد بود که گرفتاری‌هایش شروع شد و تا دم مرگ پیش رفت. در آن شبانه میدان سرکزی برلین نمی‌توانست از این خاطرات سیاه‌رها شود و سعی می‌کرد در یک لحظه آن تاریخ‌ها محو شود و چند ساعتی بعد در خیال ریکلمه و لیونل مسی و هرنان کرسپو با دیگر هموطنانش در خیابان‌های برلین به‌شادی بپردازد. آرژانتین جام ۲۰۰۶ را خوب شروع کرده بود. بازیکنان یکرم‌ن قاطع و کوبنده تمام حریفان را از پیش رو برداشتند بودند طوری‌که لرزه بر تن اکثر مربیان و تیم‌های حاضر در جام انداخته، هیچ‌کدام دوست نداشتند در دیگر مراحل با این تیم رویه‌رو شوند. اما امروزه مربیان درجه سوم دنیا هم می‌دانند نباید در یک تورنمنت متمرکز با میزبان رویه‌رو شوند و سعی بر این می‌گذارند تا از مسیری دیگر برونند که گرفتار تیم میزبان و کرکری هوادارانش نشوند و متأسفانه یکرم‌ها با اتکا به تیم یکلدست و پرصلاط خود به این موضوع توجه نکردند فرضیه متزلزل بودن آرژانتین بدون مارادونا در مراحل حساس به قوت خود باقی بماند. در آن شبانه برلین در آن جاده باریک یک‌چهارم نهایی در میان آن جهنم کرکننده برلین دیه‌گو مارادونا به این چیزها فکر نمی‌کرد و تنها به آن رنگ سرمه‌ای فکر می‌کرد که تا پیش از این روی خوش به او نشان نداده و در آن خالی زمان صدای همه‌ضربه‌های می‌اشنید که هر آن ممکن بود به فاجعه تبدیل شود که گل زیادی روبرتو آوالا از آن حالت خفه و نگران‌کننده نجاتش داد تا صدای فرادها را بشنود. اما این خوشی در دقیقه هشتاد با گل میرواسالو کلوزه لهستانی اصل‌خیلی زود باطل شد تا دفاع گل داده خیلی زود پژمرده شود و دوباره گرفتار خیالات و پوادم‌رنگ سرمه‌ای شود که بالاخره هم کار خودش را کرد و این بار برلین شاهد اشک‌های پسرک آرژانتینی‌ها باشد. در آن شبانه سرزمین ژرمن‌ها پشت دیوار فروریخته برلین دوباره ثابت شد که آرژانتین فروریخته هنوز نبود و او اوهضم نکرده حتی اگر روی سکوها به عنوان تماشاگر بنشیند و شاید هم حتی روزی روی نیمکت رهبری تیم بنشیند که خواهد نشست این رنگ سرمه‌ای پیراهن دوم را برای همیشه حذف کند و در هیچ دیداری با آن به میدان نرد خود به عنوان سرمربی تیم ملی آرژانتین.

بی‌نوشته:

۱- بدترین باخت در کارنامه فوتبال آرژانتین در جام جهانی ۱۹۵۸